

به یاد رفیق مهری علی ملایری

رد پای درخشان بر ساحل زندگی



نگاه به زندگی

هر کسی از زندگی تعریف خاصی دارد، تعریف من هم این بوده که بالاخره همه‌ی ما زندگی می‌کنیم، غذا می‌خوریم، می‌خواهیم، دوستانی داریم، ازدواج می‌کنیم، بچه‌دار می‌شویم و از این چیزها. اما به نظر من زندگی این بخش کوتاه نیست، يك رد پا، يك چیزی از آدم‌ها باقی می‌ماند. من هم محرکم این بود که جای پایم در ساحل زندگی باقی بماند.



سعی کردم به عنوان يك واقعیت بیماری را بپذیرم و با آن کنار بیایم. هنوز که هنوز است جدل‌های خودم را با آن دارم؛ جنگ و ستیزهایی بین ما هست، با هم قهر می‌کنیم، آشتی می‌کنیم. بعضی وقتها او پیروز می‌شود، بعضی وقتها من برنده می‌شوم. فعلاً اغلب وقتها من برنده‌ام. چون او مجبور است به حرف‌های من گوش دهد. آخر من کارهای زیادی برای انجام دادن دارم. برای همین به او هشدار می‌دهم که بهتر است کوتاه بیاید.



من خود را شاخه ای کوچک از جنگل سرسبز جنبش زنان ایران می‌دانم. من به سهم خود سعی کردم باری به این جنگل بیفزایم. من سعی کردم به وظیفه خود عمل کنم. تلاش کردم که دستاوردهای انقلابی جنبش زنان ایران را در مقابل یکی از خونریزترین و ارتجاعی‌ترین رژیم‌های منطقه برجسته کنم. آن هم در شرایطی که حاکمان جهان و مجیز گویان گوناگون‌شان تلاش می‌کنند در هم‌همه‌های ارتجاعی و امپریالیستی و هیاهوهای فرمیستی این دستاوردها را گم و گور و مخدوش کنند. من سعی کردم سازش ناپذیری زنان انقلابی و کمونیست را با اتکا به کنکاش‌های جدید و ایده‌های نو در کتاب " زنان سال صفر " منعکس و ثبت کنم.

امیدوارم که این کتاب بتواند نقشی در پیشبرد مسایل نظری سیاسی جنبش انقلابی زنان ایفا کند و مورد توجه نسل جدید انقلابی قرار گیرد تا با مطالعه اش با تجارب انقلابی نسل ما آشنا شوند. نسل جدیدی که امیدوارم بر شانه‌های ما تکیه زنند و افق‌های دور دست را بهتر از ما ببینند و بهتر از ما ترسیم کنند و بهتر از ما مبارزاتشان را در آن جهت پیش برند و شاهد فتح قله‌های جدید باشند.

زنان نسل ما

زنان نسل ما آرمان‌گرا بودند. آرمان آن‌ها ساختن جهانی دیگر بود! زنان این نسل هرگز حاضر نشدند در مقابل نظام حاکم که سنگ بنایش فرودستی زنان و سلب حقوق اولیه آحاد مردم بود، تسلیم شوند. بسیاری از آنان بر چوبه‌های دار جان باختند. برای این نسل، حق دادنی نبود بلکه گرفتنی بود. هر کلام این نسل، عملی جدی و خطیر را در پی داشت. برای پی بردن به اهمیت مبارزه‌ی زنان نسل انقلاب، کافی است یک لحظه تصور کنید که اگر زنان نسل انقلاب بدون هیچ مبارزه و مقاومتی، تسلیم نظامی می‌شدند که سلب حقوق اولیه زنان از ملزومات تثبیت قدرتش بود، و ما هیچ پشتیبانی مبارزاتی از زنان این نسل نداشتیم، امروز جنبش ما در چه موقعیتی به سر می‌برد؟ بی‌جهت نیست که هنوز نام بردن علنی زنان نسل انقلاب، عقوبتی سخت در بر دارد و هنوز دولت‌مردان حاکم بر ایران، از نام و یادآوری خاطره‌ی این زنان هراس دارند.



نسل زنان انقلاب، از توفان جهانی دهه‌ی شصت میلادی زاده شدند. آنان زیر و رو شدن جوامع را به قدرت جنبش‌های جوانان و زنان، کارگران و ستم‌دیدگان دیده بودند. آنان هنوز شکست آمریکا را در ویتنام به دست مردمی ریز نقش به خاطر داشتند. آنان هنوز نتایج انقلابات سوسیالیستی را حتی پس از واژگون شدن‌شان به یاد می‌آوردند و می‌دانستند که چین دوره‌ی مائو به عنوان آخرین کشور سوسیالیستی، به فاصله‌ی چند سال، کشوری چند صد میلیونی را از بلایای اعتیاد، گرسنگی و فحشا رها کرد و بر تارک جامعماش نوشت: "حتا اگر يك زن در این جهان تحت ستم باشد به واقع کسی آزاد نیست."

زن و کمونیسم

جامعه‌ی کمونیستی جامعه‌ای است که دیگر روابط تولیدی استثمارگرانه در آن وجود ندارد، روابط اجتماعی استثمارگرانه در آن نیست، تمایزات طبقاتی که مبتنی بر این روابط تولیدی استثمارگرانه و روابط اجتماعی استثمارگرانه است، وجود ندارد و ایده و افکاری که از این روابط اجتماعی حمایت می‌کند، وجود ندارد.

زنان کمونیست روابط اجتماعی که زنان را به بند کشیده را به مصاف می‌طلبند. این زنان تلاش می‌کنند به زنان ستم‌دیده توضیح دهند که راز این روابط اجتماعی چیست که در آن جایگاه او این‌قدر فرودست است و این‌که این روابط اجتماعی چطوری متصل به یک روابط تولیدی استثمارگرانه می‌باشد که همان نظام سرمایه‌داری است. آنان توضیح می‌دهند که چطوری تمایزات طبقاتی در جامعه، متصل به این دو تا فاکتور، به ایده و افکاری منتج می‌شود که حافظ جایگاه فرودست زن است. در واقعیت امر زنان کمونیست رازگشایی می‌کنند و به این طریق آگاهی توده وسیع زنان را بالا می‌برند که وقتی وارد صحنه‌ی مبارزه می‌شوند برای رهائی و برابری واقعی بجنگند نه برای یک افقی که حالا یک ذره کمتر و یا کمی بیشتر در همین نظام استثمارگرانه به زندگی ادامه دهند.

جنبش کمونیستی بین‌المللی از بدو پیدایش خود انقلابی‌ترین جریان فکری و عملی تاریخ بشر در همدی عرصه‌های اجتماعی، از جمله مساله‌ی زنان، بوده است. تاریخ جنبش کمونیستی در این مورد به طور غالب موجب سرافرازی است اما در برخی جوانب مهم باعث تاسف است که باید به بازنگری آن بنشینیم زیرا ما نیز از تاریخ خود درس می‌گیریم و پیشرفت می‌کنیم.

زنان کمونیست باید بتوانند با اتکا به نقاط مثبت جنبش کمونیستی در قرن گذشته و با درس‌گیری از اشتباهات و تر و تازه کردن تئوری‌ها در مورد رهایی زنان، آگاهی کمونیستی را در بین زنان ببرند.

کمونیست‌ها تنها نیروی اجتماعی هستند که نه تنها از ابراز عقاید خود نمی‌ترسند بلکه سلاح نقد را متعلق به علم خود می‌دانند. مارکسیسم از درون نقد علمی مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری زاده شد. مارکسیسم علم است و برای همین دارای سرزندگی و پویایی است و نمی‌تواند ایستایی را تحمل کند. پایای پیشرفت جامعه‌ی بشری به‌مثابه یک علم رشد کرده است. جنبش کمونیستی از بدو پیدایش خود از درون پروسه‌ی نقد هرآنچه موجود است پیشروی کرده است.

به‌طور ویژه جنبش کمونیستی ایران بر سر مساله زنان وضعیتش وخیم است پاشنه آشیل جنبش کمونیستی ایران مساله زنان است و اگر خود را در این زمینه بازسازی نکند می‌رود تا يك دور دیگر در حاشیه تحولات قرار گیرد. آن‌هم در شرایطی که نیروهای مختلف اجتماعی سیاسی در جامعه ایران نشان دادند که ناتوان از کوچکترین تحول در جامعه هستند و بدون يك نیروی قدرتمند کمونیستی جامعه ایران روی پیشرفت و تحول و عدالت اجتماعی را نخواهد دید.

جنبش کمونیستی و چپ ایران هم جدا از بحرانی که در سطح جهانی در جنبش کمونیستی عمل می‌کرد، نبود. وجود انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی به‌طور کل و در زمینه‌ی زنان به‌طور خاص باعث شد که نتواند نقش درستی را برای رهایی زنان در جامعه ایفا کند. به‌خاطر وجود همین انحرافات است که می‌بینیم در دوران تظاهرات زنان علیه‌ی حجاب اجباری پس از قدرتگیری رژیم جمهوری اسلامی سازمان‌های کمونیستی از آن مبارزه دفاع نکردند و آن را به يك کارزار مبارزاتی علیه رژیم مبدل نمودند. خوب حالا به هر حال يك سری اشکالات، ضعف‌ها، نارسایی‌ها، دید غلط هم این‌ها در جنبش کمونیستی باعث شد که بسیاری از زنان از این جنبش کنار بروند و جنبش کمونیستی ضعیف بشود. دیگر جنبش کمونیستی آن نیست که در آغاز قرن بیستم گفت که من به صحنه آمده‌ام برای رهایی بشریت. خوب این جنبش کمونیستی و زنان کمونیست برای این‌که بتوانند دوباره نقش اصلی و واقعی خودشان را در صحنه بگیرند خیلی مهم است که دیدگاهشان را سر رهایی زنان و مساله زن باز تعریف کنند. این‌هم برمی‌گردد به این‌که جنبش کمونیستی چقدر نبض جنبش زنان در دستش هست. چطور مکانیزم مناسبات اجتماعی تولید آن جامعه خاص را می‌شناسد. چطوری تشخیص می‌دهد که این فوران‌های آتش در سطح نشان از آن است که در زیر يك فعل و انفعالات دیگر دارد به آن شکل می‌دهد. کار ما تشخیص آن فعل و انفعالات است نه این‌که بیاییم بگویم آهان بیرون شلوغ است و مردم در جوش و خروش اند. دیدن اینکه مردم در جوش و خروش اند هنر نیست و کار سختی هم نیست. تحلیل این‌که چرا در جوش و خروش‌اند اهمیت دارد. بسیاری از توده‌هایی که می‌آیند توی خیابان و اعتراض می‌کنند دقیقا نمی‌توانند بگویند چرا؟! این کار ماست، یعنی بردن آگاهی سوسیالیستی و سمت و سو دادن به مبارزه و تغییر جهت مبارزه.

مرد کارگر به زن کارگر ستم می‌کند. اول باید این را به رسمیت شناخت. مرد طبقه‌ی کارگر باید یاد بگیرد و آگاه شود و بگوید این نظام به من این امتیاز را داده در ستم کردن برای این‌که خودش را حفظ کند و من این امتیاز را نمی‌خواهم و علیه‌اش می‌جنگم. کار جنبش کمونیستی و احزاب کمونیستی هم همین است. نه این‌که چشم ببندند در برابر ستم مرد کارگر به زن کارگر. یا تئوری‌های بدتر این‌که اصلا مردهای کارگر به زن کارگر که ستم نمی‌کنند. فقط دولت است که ستم می‌کند. مساله این است که جنبش کمونیستی چطوری

تلاش می‌کند هم در تنوری و هم در پراتیک این شکاف استراتژیک را از بین ببرد، شکاف استراتژیکی که همه جا دیده می‌شود. در کارخانه، در خانواده، در خانه، مرد کارگر به زن کارگر ستم می‌کند. خانه جایی است که سلول جامعه‌ی طبقاتی و روابط قدرت و ستم بر زن شکل می‌گیرد.

در راهپیمایی پنج روزه‌ی زنان، هم زنان کمونیست بودند و هم احزاب چپ و کمونیست که کنار هم گام بر می‌داشتند. گرچه هنوز یخ‌های میان این دو جنبش کاملاً شکسته نشد اما می‌توان این حرکت را برای پیوند بین جنبش زنان ایران و جنبش کمونیستی به فال نیک گرفت و همه‌ی این‌ها محصول تلاش‌های بی وقفه زنان چپ و کمونیست و انقلابی دست‌اندرکار این راهپیمایی بود. شاید آغازی باشد برای این که نیروهای چپ و کمونیست به اهمیت جنبش زنان در زیر و رو کردن مناسبات کهن به درک عمیق‌تری برسند، استانداردهای درون حزبی خود را در رابطه با مساله زنان بالا ببرند تا نیروهای چپ و کمونیست شاخص و قطب اصلی ترقی خواهی و آزادی زنان در جامعه ایران شوند.

فرصت‌های بزرگی در مقابل ماست که امکان پرورش یک نسل جدید از عناصر انقلابی کمونیست را در درون جدال‌های سیاسی امروز فراهم کرده است. در عین حال خطر این هم هست که جنبش کمونیستی ایران به جای تولد و خیزشی دوباره، شکستی دوباره را در پیچ و خم‌های سیاسی تجربه کند. به همین جهت، بحث و تبادل نظر در مورد قطب‌نمای ورود ما به این دوره‌ی دشوار و پیچیده، مهم‌تر از هر بحث دیگری است. قطب‌نمایی که به شکوفایی فرصت‌های انقلابی یاری رساند و قطب‌نمایی که به پرهیز از خطرها، ریسک‌ها و خیانت‌ها خدمت کند و سرانجام یک قطب‌نمای سیاسی شفاف که هر گام و حرکت و کنش ما بر پایه‌ی آن تعیین شده و مورد سنجش قرار گیرد.

پیکار شورانگیز هزاران هزار زن و مرد جوان که با اشتیاق دست یافتن به جامعه‌ای نو، عاری از هرگونه سرکوب و چپاول مذهبی و غیرمذهبی جان خود را مایه گذاشته‌اند بار دیگر مسئولیت تاریخی ما را هشدار می‌دهد: این جان‌های شیفته‌ی آزادی و برابری که طی هفته‌های گذشته بر زمین فرو افتادند، مرواریدهای گران‌بهای جامعه‌ی ما هستند که نباید بگذاریم پشتوانه‌ی تداوم نظام پوسیده اسلامی شوند. ما مردم در همین روزها است که هیبت جمهوری اسلامی را شکستیم، پس می‌توانیم و باید دار و دسته‌ی حاکمان اسلامی را که با انقلاب ۵۷ از فراموش‌خانه‌ی تاریخ بیرون جهیدند دوباره به جای خود بازگردانیم. آینده‌ی نبرد ما بستگی به این دارد که آیا دولت مردان نظام جمهوری اسلامی موفق می‌شوند این بار هم شکاف‌های خود را با فداکاری و مبارزات ما پر کنند و یا این‌که این بار ما قادر خواهیم شد نظام جمهوری اسلامی را در شکاف‌های جامعه دفن کنیم.

زن و انقلاب

ستم بر زن با پیدایش مالکیت خصوصی به وجود آمد و رهایی نهایی زن نیز در گرو محو مالکیت خصوصی است. بنابراین اگر تحولات دمکراتیک در زمینه حقوق زنان با چشم‌انداز سوسیالیسم پیوند نخورد، اشکال دیگری از ستم بر زنان می‌تواند ظاهر شود؛ یا حتی اشکال قبلی ستم جنسیتی دوباره جان بگیرد. فقط با این چشم‌انداز است که می‌توان جامعه را به عمیق‌ترین و رادیکال‌ترین شکل دمکراتیزه کرد و برابری حقوقی میان زن و مرد را به‌طور واقعی تأمین کرد. از طرف دیگر اگر این تحولات دمکراتیک انقلابی انجام نشود و در جایگاه زنان يك تغییر ریشه‌ای صورت نگیرد راه تحولات عمیق‌تر و محو هرگونه ستم بر زن گشوده نخواهد شد.

هنوز کم نیستند افراد و جریاناتی که خود را طرفدار تغییرات بنیادین اقتصادی و اجتماعی می‌دانند اما اصلاً مسأله‌ی زنان و جنبش زنان را به رسمیت نمی‌شناسند. در قرن گذشته هم کم شاهد چنین جریاناتی نبودیم. کم نبودند و نیستند طرفداران "انقلاب اجتماعی" که به‌جای این‌که مسأله‌ی زنان را يك نیروی محرکه‌ی مهم انقلاب سوسیالیستی بدانند، آن را يك مسأله بورژوازی می‌دانند و معتقدند که تأکید کردن بر سر آن به تفرقه بین صفوف طبقه‌ی کارگر دامن می‌زند. کم نیستند و نبودند کسانی که خود را طرفدار انقلاب اجتماعی می‌دانند و اما هم تئوری و هم پراتیک‌شان در این زمینه افتضاح است. کافیسست کمی به درد و دل بسیاری از زنان انقلابی فعال که در بسیاری از سازمان‌های چپ در گذشته یا امروز فعالند گوش دهیم تا عمق مشکل را بفهمیم.

بیا بییم تمرکز بحث را بر سر رابطه‌ی انقلاب اجتماعی مد نظرمان با مسأله‌ی زنان بگذاریم و بگوییم چگونه قرار است این انقلاب اجتماعی زنان را رها کند و زنان چه نقشی قرار است در این انقلاب داشته باشند. به عنوان کسانی که از سر منت، حقوقی برابر به‌شان داده می‌شود یا این‌که به عنوان نیروی اجتماعی که می‌خواهد نقش سیاسی بزرگی در تحولات جامعه ایفا کند و مهر زنانه‌ی خود را بر آن بزند. مسأله این است!

اگر چنین نقشی برای خود ببینم آنوقت به نظرم درک دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تری از مسئولیت‌هایمان هم در قبال یکدیگر هم در قبال جامعه خواهیم داشت. این‌که نه تنها باید زنان را متحد و متشکل کنیم چرا که رهایی زنان هم به‌دست خود زنان امکان‌پذیر است بلکه مسئولیت متحول کردن کل جامعه را در این زمینه نیز بر دوش خود می‌بینیم و تلاش خواهیم کرد کلیده‌ی کسانی را که بتوان متحد کرد حول اهداف و برنامه‌های خود متحد کنیم. مگر می‌توان بدون متحد کردن اکثریت جامعه و متحول کردن‌شان انقلاب اجتماعی سازمان داد.

زن و حجاب

حجاب در حقیقت پرچم سیاسی نظامی است که اسمش جمهوری اسلامی است.

سران جمهوری اسلامی با اعلام حجاب اجباری هویت حکومت خود را که بر پایه‌ی زن‌ستیزی و سرکوب زنان است، اعلام کردند. آن‌ها با حجاب اجباری مناسباتی نابرابر بین زن و مرد را به‌عنوان پایه‌ای که این حکومت بر آن قرار خواهد گرفت، اعلام کردند. در حقیقت آنان اعلام کردند که حکومت اسلامی بر پایه‌ی سرکوب، تبعیض و نابرابری زنان استوار است. خمینی با این کار اعلام کرد که حافظ نظم کهن است و اولین کار برای حفاظت از نظم کهن، برگرداندن کسانی بود که در پروسه‌ی سرنگونی به صحنه آمده بودند. زنانی که در وسعت میلیونی به صحنه‌ی سیاسی آمده بودند، از نظر آنان غولی بود که از بطری بیرون آمده بود و می‌بایست دوباره به بطری بازگردانده می‌شد.

از سوی دیگر سرکوب زنان، فقط مربوط به انسجام بخشیدن روابط قدرت و حفظ نظام اسلامی در داخل کشور نیست. نظام جمهوری اسلامی از بدو پیدایش خود ادعای تشکیل امت اسلامی و صدور انقلاب اسلامی را داشته است. اعمال اقتدار جمهوری اسلامی بر جنبش‌های بنیادگرا در خاورمیانه فقط رابطه‌ی سیاسی - مالی - نظامی نیست بلکه همچنین رابطه‌ی ایدئولوژیک است. برای این جنبش‌ها، ایران الگوی حکومت اسلامی است. حکومتی که پرچم آن حجاب زن است. به همین دلیل سرکوب زنان علاوه بر مصرف داخلی، نقش مهمی در حفظ رابطه‌ی دولت جمهوری اسلامی با جنبش‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه دارد. جلب حمایت و پشتیبانی جریان‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه، وسیله‌ای برای چانه‌زنی ایران بر سر میز مذاکره و امتیازگیری از دول غربی است که خاورمیانه مرکز تاخت و تازشان است. بنابراین بدن زن از همان ابتدا مرکز کشمکش برای استقرار و تحکیم قدرت روحانیون بر ایران و شکل‌گیری حکومت اسلامی بود و همچنین وسیله‌ای برای تنظیم روابط قدرت این حکومت با جریان‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه و کل نظام سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم بر جهان.

حجاب اجباری، روابط قدرت میان مرد و زن را تضمین می‌کند. حجاب اجباری، جو تسلیم را در میان نیمی از مردم دامن می‌زند.

حجاب برای نشان دادن سلطه‌ی مالکیت خصوصی است، برای تثبیت سلطه‌ی طبقات استثمارگر بر طبقات استثمار شونده، حجاب سمبل سلطه‌ی مرد بر زن است. اگر این سلطه در گذشته توسط محبوس کردن زنان در اندرونی میسر بود امروز حجاب، نقش اندرونی متحرک را بازی می‌کند.

حجاب با زنان همان کاری را می‌کند که نماز و دعا با کلیه‌ی ستمدیدگان می‌کند یعنی تمرینی روزمره است برای عادت کردن به عبودیت و اطاعت. زن با حجاب اجباری خود را عادت می‌دهد که از مردانی که صاحب وی هستند اطاعت کند، تابع جامعه‌ی مردسالار مستبد شود. زن با تمرین اطاعت از مرد خانه در واقع به تمرین اطاعت از حکومت و تن دادن به اشکال گوناگون بردگی می‌پردازد.

مسئله‌ی زمانی که قدرت دولتی و قوانین آن در دست مردم زحمتکش باشد این قدرت، نقش تعیین‌کننده‌ای در از بین بردن پایه‌های سیاسی - اقتصادی ستم بر زن خواهد داشت. دولت انقلابی پس از به قدرت رسیدن، قانونی مبنی بر منع حجاب تصویب نخواهد کرد اما قانونی مبنی بر آزادی پوشش تصویب خواهد کرد و تجاوز هر فرد به آزادی‌های مقرر در قوانین اساسی کشور را ممنوع اعلام خواهد کرد. اما مهم‌تر از تصویب هر قانونی، پرولتاریا با دامن زدن به مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه‌ی خرافه و باورهای سنتی و بالا بردن آگاهی مردم با این پوشش مبارزه خواهد کرد. یعنی از طریق مشی توده‌ای (که دو جنبه دارد: یکم سازش نکردن با عقبماندگی‌های توده‌ها، دوم آگاهی دادن به آنان و با اتکا به خواست و آگاهی و ابتکار عمل خودشان) زنجیرهای خرافه و سنت را از ذهن‌شان پاره می‌کند. این مبارزات است که پرولتاریا در راه ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به کمونیسم باید انجام دهد. مارکس می‌گوید، گسست از مناسبات مالکیت کهن، نیازمند قطعی‌ترین گسست از افکار کهن است.

خلاصه این که روش اساسی برای از بین بردن عقبماندگی‌هایی مثل حجاب، بسیج و آگاه کردن توده‌های زن است. فقط از طریق زنان است که حجاب به عنوان یک پدیده به موزه‌ی تاریخ خواهد رفت و این امر با این درک منطبق است که رهایی زنان به دست خود زنان ممکن است.

زن و مذهب

در شرایطی که آشکار شدن موی زن، ایدئولوژی حاکم را به زیر سوال می‌کشد؛ آزادی عشق، اخلاقیات حاکم را متزلزل می‌کند؛ صحبت از حق طلاق زنان شریعت را تضعیف می‌کند؛ دفاع از حق برابر زنان با مردان نظام سیاسی را به لرزه در می‌آورد؛ جنبش زنان نمی‌تواند به رویارویی آشکار با قدرت سیاسی حاکم و به‌طور خاص پایه‌های ایدئولوژیک آن یعنی مذهب اسلام کشانده نشود. کتمان این حقیقت عواطف فریبی محض است.

با توجه به این‌که اسلام یک دین مردسالار و زن‌سپیز است، مانند سایر ادیان، روشن است که میان آن و فمینیسم هیچ قرابتی موجود نیست. به همین دلیل، «فمینیسم اسلامی» را باید در گیومه گذاشت. به‌علاوه، پدیده‌ی «فمینیسم اسلامی» که امروز به‌ویژه در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا شاهدش هستیم، در ایران مترادف با «فمینیسم دولتی» است. یعنی به‌گرایشی اطلاق می‌شود که توجیه‌کننده وضع موجود است و به‌طور عمده زنان حکومتی را در بر می‌گیرد. آن‌ها تلاش می‌کنند اسلام را «فمینیزه» کنند، یعنی با ذرفین در قرآن دنبال آیه‌هایی می‌گردند که به زعم آنان اشاراتی به حق و حقوق زنان داشته باشد؛ که البته تلاش عبثی است. «فمینیست‌های اسلامی» بر «نقش الهی و قرآنی زن» تاکید می‌گذارند که چیزی جز «مادر خوب، همسر مطیع و وفادار، و تابع و فرودست در مناسبات خانوداگی و اجتماعی» نیست.

این‌که چنین پدیده‌ای در ایران ظهور یافته و پر و بال گرفته، نشان‌گر حدت‌یابی مساله زن است. رژیم جمهوری اسلامی در مواجهه با جنبش رو به رشد زنان، مجبور شده به ترفند «فمینیسم اسلامی» چنگ اندازند. نقش اجتماعی و سیاسی «فمینیسم اسلامی» تلاش برای کنترل و مهار و منحرف کردن حرکت مبارزاتی زنان است.

یک فعال صادق جنبش زنان در نهایت باید بتواند به آن توده‌ی زنانی که از ناچاری مذهبی هستند پیام‌وزد که نقش دین و اسلام در ارتباط با سرکوب و فرودستی زنان چیست و برای رهایی کامل چرا باید از این تفکرات گسست کنند. اما زمانی که برخی زنان فعال که خود را سکولار نیز می‌دانند با چسباندن خود به مذهب عملاً به تحکیم آن یاری می‌رسانند؛ زیر پای خود را خالی می‌کنند. مساله مخالفت با اسلام، صرفاً از زاویه تبلیغ روشن‌گری علمی نیست (هر چند که این کار برای پیشرفت جامعه‌ی ما امری ضروری است) بلکه مساله آن است که احقاق هر حقی در رابطه با زنان، به‌طور عینی در مقابل اسلام و حکومت مذهبی قرار دارد. از این امر گریزی نیست. یعنی کلیه‌ی قوانین نابرابر و تبعیض‌ها در کشور ما ریشه در اسلام و قوانین ویژه آن برای زنان دارد.

زن و خشونت

خشونت علیه زنان، جزئی از يك نظام طبقاتی مردسالار است که در آن اعمال قهر طبقات استثمارگر علیه طبقات تحت ستم و استثمار به اشکال گوناگون اجرا می‌شود. در زمینه‌ی زنان این مساله اشکال وسیع و متنوعی به خود می‌گیرد. وقتی می‌گوییم خشونت علیه زنان بخشی از اعمال قهر دولت طبقات استثمارگر علیه بخشی از محرومین و محکومین است، به معنای آن نیست که این خشونت فقط توسط دولت انجام می‌شود. خشونت روزمره علیه زنان توسط مردان خانواده و مردان جامعه و عشیره و طایفه، بخشی از ساختار کلی این نظام است. اعمال خشونت علیه زنان از سوی طبقات حاکم فقط از طریق قوای دولتی و قوانین دولتی انجام نمی‌شود بلکه در خود جامعه و در مناسبات اجتماعی بین انسان‌ها نیز شاهد اعمال خشونت بر زنان هستیم. خشونت علیه زنان توسط جامعه و به‌طور خاص توسط اکثریت مردان در واقع بخشی از اعمال قهر طبقات استثمارگر است که عامل اجرایی آن خود مردم هستند. خشونت علیه زنان چه به شکل تجاوز و چه به شکل کتک و غیره منجر به فرودستی زن است. خشونت علیه زنان بیان سیاست، فرهنگ و تفکر فرودست بودن زن به شکل قهرآمیز است. این خشونت قابل مهار نیست مگر این‌که فرودستی زن سرنگون شود. فرودستی زن با اقدامات نرم و نازک از بین نخواهد رفت، زیرا ریشه در روابط قدرتی نابرابر دارد که توسط خشونت و قهر از آن محافظت می‌شود. به همین دلیل رهایی زن، وابسته به سرنگونی کل این نظام طبقاتی مردسالار در ایران و جهان است که بر اعمال قهر و خشونت سیستماتیک علیه مردم استوار است.



خشونت‌خانگی علیه زن به طور سمبلیک از همان اولین شب ازدواج که شب زفاف نامیده می‌شود و قرار است نهاد خانواده تشکیل شود آغاز می‌شود. در این شب باید خونی بر زمین ریخته شود، تا قدرتی تثبیت شود، یا دقیق‌تر خونی بر دستمالی سفید باید رویت شود تا بر همه، برتری قدرت مردانه ثابت شود و زن به تصرف مرد در آید. این تصرف در این ضرب‌المثل معروف مردسالارانه نیز فشرده شده که "گریه را باید دم حجله کشت!" گریه در حقیقت همه‌ی شأن و حقوق انسانی زن است.

زن و سیاست

اختلاف میان سیاست‌های فمینیستی گوناگون بر سر تعیین "فمینیستی‌ترین"، مثل اختلاف میان پزشکان بر سر روش‌های مختلف درمان است. با وجود اختلافاتی که پزشکان با یکدیگر دارند اما همگی با جادو و جنبل به‌عنوان راه درمان یک بیماری ضدیت دارند و علیه آن اعلام جرم می‌کنند. جنبش فمینیستی باید علیه طرح دوم خرداد اعلام جرم می‌کرد و باید علیه طرح رفرا ندوم هم اعلام جرم کند. مساله این است.

میان اهداف و روش‌های مبارزه‌ی ما باید سازگاری باشد؛ "بگو با کی متحد می‌شوی تا بگویم هدف چیست؟" درست است، نیروهای چپ و انقلابی در جامعه‌ی ما ضعیف‌اند. برخی، این ضعف را می‌توانند بهانه کنند که چاره‌ای جز اتحاد با برخی جناح‌های بریده از حاکمیت و یا جریان‌های لیبرال ندارند. در حالی که اتفاقاً برای گذر از پروسه‌ی ضعف به قدرت، لازم است بیش از هر زمان بر هویت سیاسی و کمونیستی و انقلابی خودمان و بر بزرگترین نقطه‌ی قوت خویش تاکید کنیم تا بتوانیم چشم‌اندازی روشن و امیدبخش به مردم بدهیم و آنان را یاری رسانیم. نقطه قوت ما دفاع از منافع مردم است و این را باید پایه و شالوده‌ی اتحادها و فعالیت‌های خویش بدانیم. تفاوت خود را با آلترناتیوهای دیگر برجسته کنیم، طوری که مردم تمایز ما با دیگران را دریابند.

درهم شدن جریان فعالیت زنان طبقات حاکم (و زنانی که حرکات آمریکا در منطقه را پشتوانه فعالیت خود کرده‌اند) با جریان جنبش زنان، مانند درهم شدن آب فاضلاب با جریان آب گواراست. هرچند جریان آن را به ظاهر تقویت می‌کند ولی خصلت گوارا بودن آن را می‌گیرد. چرا باید اجازه داد که چنین شود. آیا این حقیقت ساده نیاز به تئوری دارد؟

ما به تشکیلاتی نیاز داریم که زنان کاردان و متعهد این جنبش بتوانند تجاربشان را همگانی کنند. تشکیلاتی که ارتقاء آگاهی زنان، تعمیق دانش‌شان، بسیج و متحد کردن‌شان علیه مناسبات مردسالارانه، در دستور کارش باشد تا زنان آگاه و توانمند بیشتری داشته باشیم تا تعداد "نخبه"ها آن چنان زیاد شود که دیگر جایی برای سلطه جویی بی قید و شرط "الیت‌ها نباشد.

• • •

شرایط برای جنبش زنان بیش از هر زمان دیگری مهیا شده تا اولین سرکوبشدگان این نظام، آخرین میخ را بر تابوت حکومت دینی بکوبند و نقشی تاریخی در منطقه‌ی خاورمیانه ایفا کنند. وقت آن رسیده که جنبش زنان خود را تکانی دهد و با قطع شاخه های سمج و کج تاییده اندیشه و تطهیر در زیر باران، با رخت نو و تمام قامت با حفظ ریشه‌ها و تکیه به تنه تنومند تجربه‌ی چند نسل، آغاز دیگری داشته باشد.

مسلم‌ها در آینده‌ای نه چندان دور، تاریخ در مورد فعالیت‌های همه‌ی ما قضاوت قطعی را خواهد کرد و بهتر است فراموش نکنیم که تاریخ را در نهایت نه مرغان خانگی که عقاب‌ها رقم می‌زنند.

زن و زندان

تعداد زیاد زنان زندانی سیاسی ایران در جهان کم‌نظیر است. این یکی از برآمدهای پتانسیل انقلابی عظیم زنان است. ما باید بتوانیم موضوع زندانیان سیاسی را در جنبش زنان برجسته کرده و آن را به خدمت رشد و تکامل جنبش انقلابی زنان در آوریم. زنان زندانی سیاسی که هنوز به آرمان‌های رهایی‌بخش و مردمی خود تعهد دارند می‌توانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند. فعالین جنبش زنان می‌توانند به توده‌های وسیع در مورد این بخش از میراث مبارزات زنان آگاهی دهند. این یک نقطه‌ی قوت گران‌بها برای جنبش زنان ایران است.

موضوع زندانیان سیاسی مستقیماً به مسأله‌ی قدرت سیاسی حاکم و عمل‌کرد آن برای حفظ خود مربوط می‌شود. این موضوع ظرفیت آن را دارد که خط تمایز میان دوستان و دشمنان مردم را به روشنی ترسیم کند.

موقعیت زنان در زندان‌های جمهوری اسلامی، فشرده‌ی موقعیت اکثریت زنان در جامعه بود. جمهوری اسلامی جامعه‌ی آرمانی خود را در زندان‌ها تحقق بخشید. وقتی دسته دسته زنان و دختران نوبالغ در زندان‌های اوین سلاخی می‌شدند، در زندانی به بزرگی ایران نیز زنانگی و جنسیت زنان شلاق می‌خورد و به قتل می‌رسید.

خادمان زمینی خدا از چنین زنانی ترس و تنفر داشته و دارند. زنان سرکشی که نه فقط تن به حقارت و فرودستی اسلامی نمی‌دادند، بلکه ادعای تغییر جهان را داشتند. چگونه می‌شد زنانی را که به خدای آسمانی باور ندارند و از خدای زمینی نیز هراسی ندارند به زانو درآورد؟ پس زنان زندانی سیاسی را به شلاق و تازیانه کشیدند. سیاه‌چال‌های تو در توی اوین، قزل حصار، گوهردشت و عادل آباد و ... صحنه‌ی نبرد بزرگ و بس نابرابر بود. زنان زندانی سیاسی چه مقاومت باشکوه و باور نکردنی را به نمایش درآوردند. در فاصله سال‌های ۶۰ تا ۶۴ هزاران زن پیچیده در پتو شلاق خوردند و پیچیده در حجاب سیاه تیرباران و حلق آویز شدند.

مردم نباید مسالهی زندانیان سیاسی و کشتارهای عظیم يك دهه را به سادگی فراموش کنند. ما باید آنچنان قاطعانه و ریشه‌ای با این جنایات تصفیه حساب کنیم که دیگر در تاریخ تکرار نشود. مسالهی زندانی سیاسی چاقویی است در دست مردم برای شکافتن قلب مناسباتی که پر از چرك و خون و تعفن و بی‌عدالتی و سرکوب و کشتار است. کشمکش‌های طبقاتی کنونی بر سر کشتار دهه‌ی ۶۰ و اوج آن در سال ۶۷، یا این چاقو را تیز می‌کند یا کند. نیروهای انقلابی و رادیکال باید به تیز کردن این چاقو خدمت کنند.

نسل جوان کنونی برای اینکه بتواند پرچم‌دارِ پیروز مبارزات مردم باشد باید راه خود را آگاهانه بیابد. همان‌گونه که جانبختگان سال ۶۷ زندگی خود، راه خود و مرگ خود را آگاهانه انتخاب کردند. نسل جوان باید پی‌گیرانه با نسل مبارز پیش از خود پیوند برقرار کند. تجارب و آگاهی این نسل را که زیر خاک مانده است بیرون کشد. باید بار دیگر گلزار خاوران و صدها گور جمعی دیگر میعادگاه شوند. نسل جوان کنونی باید تاریخ نسل پیش از خود را جستجو کند، به آن اتکا کند. ببیند که نسل قبل فشرده چه آمل و آرزوهای انقلابی بود. چگونه راه خود را آگاهانه انتخاب کرد.

نسل جوانی کنونی و مبارزین قدیمی باید با پشتکار و سنجیده یکدیگر را جستجو کنند. يك بخش مهم آگاهی دانستن تاریخ است. بخش مهمی از آگاهی نسل کنونی آگاهی از تاریخ نسل قبلی خود است تا بتواند در صحنه پریچ و خم مبارزات سیاسی محکم و با اطمینان گام بردارد.

خطاب به دشمن

مادران و خواهران و دخترانمان را در زندان‌هایتان شکنجه کردید، مورد تجاوز قرار دادید و به دار آویختید چون به رژیم شما تن ندادند. بسیاری از زنان ایران را سنگسار کردید و بسیاری دیگر را در راهروهای مرگ، به انتظار اجرای حکم سنگسار نگاه داشته‌اید. زنان را شلاق می‌زنید تا تابع اخلاقیات منفور شما شوند. از سایه‌ی شما، بر خود بلرزند. دختران‌شان را به شیوه‌ی شما، با اخلاق و ارزش‌های اسلامی تربیت کنند. هشدار که این سرخم‌کردگان می‌جهند و صورت شما را خون‌آلود خواهند کرد. حیف از زنانی که در شعله‌های قوانین ارتجاعی و زن‌ستیز شما سوختند و رفتند. حیف از میلیون‌ها زن که هر روز طعم تلخ تحقیر و فرودستی را در نظام شما با خشم، تجربه می‌کنند.

ما از توفان گذشتیم و آبدیده شدیم. بذرهایی کاشتیم که به درختان سرسبز و سربلند تبدیل شده‌اند. شما چه کردید؟ منفور و بی‌پایه. پیر و جوان از شما روی‌گردان. باد کاشتید، توفان درو می‌کنید. پارسال گفتیم، نیرویی در جنبش زنان متولد شده است که آخرین میخ‌های تابوت شما را خواهد کوبید. امروز به شما می‌گوییم که بذرهایی که این جنبش به نهال‌های استواری تبدیل شده تا بار سال‌ها ناامیدی و انتظار را از دوش میلیون‌ها زن بردارد و بر زمین بگذارد تا به پرواز در آیند و با شهامت میخ‌های تابوت شما را بکوبند. شما نظامی را برقرار کردید که سنگ بنایش سرکوب زنان، بی‌حقوقی و بردگی زنان، زن‌ستیزی، هویت ملی و بین‌المللی آن است. اما ما در پی خلق جهانی هستیم که رهایی و آزادی زنان سنگ نوشته‌های پاک نشدنی آن است؛ جهانی که برای اولین بار در تاریخ بشر، زن و مرد در رابطهای برابر و انسانی و تعاون دواطلبانه جامعه را سازمان می‌دهند.

اینک مائیم در صفوف میلیونی، با رشته پیوندهای محکم برای در هم شکستن زنجیرهای ستم و بردگی تاریخی‌مان و بنا نهادن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار. بر سرعت گام‌های خود بیفزاییم، دیر کرده‌ایم. آینده کوبه بر در زمان می‌زند.